درباره مجموعه یونانیان و بربرها
پژوهش‌های بنیادین
کتاب‌های موسسه تحقیقات و علوم انسانی
۲۶

آیا رستگاری ممکن است
غایبان نمایشگاه امسال
و جسد هنوز کشف نشده
۲۷

تنفس زیر آب
کارنامه ۱۹ ساله
خدمات کتاب
۲۸

■ویژه نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب و مطبوعات تهران■ شماره اول ■

عکس: عباس کوثری، شرق

هر ماه دو کتاب از مجموعه «نام‌آوران فرهنگ» با ترجمه خشایار دیهیمی منتشر خواهد شد

آشتی با فلسفه

حامد یوسفی: خشایار دیهیمی آنقدر آشنا هست که نیاز به معرفی مقدماتی نداشته باشد. اگر هم کسی نیازی به معرفی شدن او احساس می کند، خود این مصاحبه بهترین معرفی از اوست. مرد انتشار مجموعه‌های به‌هم پیوسته، اینک برای نمایشگاه کتاب امسال مجموعه تازه‌ای آماده کرده است. این مجموعه را ناشر اغلب کارهای او، انتشارات طرح نو با مدیریت حسین پایا، منتشر می کند. کل مجموعه «نام‌آوران فرهنگ» نام دارد و هر کتاب با عنوان «فلسفه...» نام‌گذاری شده است. در نمایشگاه امسال چهار جلد از این مجموعه در غرفه طرح نو عرضه شده است و از خردادماه هر ماه دو کتاب تازه منتشر خواهد شد. به این ترتیب برای آن که به عدد ۱۰۰ برسیم، بیش از چهار سال دیگر زمان لازم است.

■■■

■ آقای دیهیمی! سئوال اول من فکر می کنم از قبل برای شما مشخص باشد چون خود شما در مقدمه‌ای که بر مجموعه «نام‌آوران فرهنگ» نوشته‌اید، پیشاپیش سعی کرده‌اید به آن جواب دهید. اما پاسخ شما از نظر من نه تنها چیزی را روشن نکرده، بلکه به ابهام ماجرا اضافه هم می کند. سئوال من، با عنایت به صورت‌بندی‌ای که شما از آن در مقدمه‌تان ارائه کرده‌اید، این است که «باز هم یک مجموعه دیگر»؟ من اضافه می کنم که «باز هم همان آدم‌ها»؟ کی‌یر که‌گور، جان استیوارت میل، داستایفسکی، آلبر کامو و...؟ تازه شما در مقدمه ادعا کرده‌اید که مزیت این مجموعه بر مجموعه‌های قبل این است که پیوسته بودن کتاب‌هایش به همدیگر معنای خاصی به آنها می‌دهد. خب این به نظر من نقطه ضعف کار است، نه نقطه قوت آن؛ چون بعید است خواننده بتواند چنین حجم عظیمی را مطالعه کند. از این لحاظ شاید کار شما به نوعی بازگشت به تجربه ناموفق کتاب دایره‌المعارفی «نویسندگان روس» باشد که بسیار حجیم بود.

در واقع سئوال شما یک سئوال نیست و سئوال‌های بسیاری است. من سعی می کنم یک به یک به نکاتی که مطرح کردید پاسخ بدهم. اول این سئوال که چرا این چهره‌های آشنا و چرا باز هم همان چهره‌های آشنا. من از شما می پرسم که آیا به نظر شما ما بی‌نیازتر از خود فرنگی‌ها هستیم که هر سال چندین و چند کتاب درباره هر کدام از این چهره‌های آشنا می‌نویسند؟ به نظر من یک نیازی وجود دارد که آنها را به این کار وامی‌دارد. نمی‌توانیم بگوییم که نیاز ما به شناخت این آدم‌ها کمتر از خود غربی‌هاست. نکته دوم این است که از قضا در انتخاب مجموعه به این مسئله توجه کرده بودم که در مجموعه به افرادی هم که در ایران کمتر شناخته شده‌اند، بپردازد. در بین عناوین مجموعه «نام‌آوران فرهنگ» کتاب‌هایی وجود دارد که به افرادی می‌پردازد که ممکن است ما درباره آنها هیچ کتابی به فارسی نداشته باشیم. از چهره‌های قدیمی می‌توانم به مثلاً «تاماس رید» اشاره کنم که ما هیچ کتابی به فارسی درباره او نداریم. از چهره‌های جدید هم می‌توانم به جان سرل اشاره کنم که کتابی درباره او نداشته‌ایم. در این مجموعه به هر کدام از این افراد یک کتاب اختصاص پیدا کرده است. اما طبیعتاً برای این که مجموعه اول رونقی پیدا بکند و خواننده به سراغ آن بیاید و انسی با آن بگیرد، از کسانی شروع کردیم که آشناتر بودند اما از منظر تازه‌ای بهشان نگاه شده است. طبیعتاً در مراحل بعد کتاب‌هایی که به افراد کمتر آشنا اختصاص دارد نیز منتشر خواهد شد. اتفاقاً بعضی از آنها همین الآن هم منتشر شده‌اند، اما به تدریج چاپ خواهند شد. به علاوه درباره چهره‌هایی که آشنا هستند نیز باید گفت خیلی از آشناها هم «واقعاً» آشنا نیستند، این ماییم که خیال می کنیم آشنا هستند. مثلاً کی‌یر که‌گور. ما چند کتاب درباره کی‌یر که‌گور داریم؟ من به قاطعیت می گویم که تنها یک کتاب بسیار کوچک داریم که آن را هم خود من ترجمه کرده‌ام، در مجموعه نسل قلم منتشر شده است و اتفاقاً به هیچ عنوان به فلسفه او نمی‌پردازد و فقط با جنبه ادبی او کار دارد.

■ کتاب خود کی‌یر که‌گور را هم داریم. «ترس و لرز».

کتاب خود کی‌یر که‌گور که جداست. آن به جای خودش. اتفاقاً من در مقدمه به ترجمه آقای رشیدیان از «ترس و لرز» اشاره هم کرده‌ام. ولی چه کتاب مستقلی برای آشنایی با فلسفه کی‌یر که‌گور داشته‌ایم؟ اسم کی‌یر که‌گور زیاد بوده، اما کتابی درباره‌اش نبوده. متأسفانه بعضی اسامی این قدر تکرار می‌شوند که ما پیش خودمان فکر می کنیم می‌شناسیم‌شان در حالی که این طور نیست. جز این باید اشاره کنم که در این مجموعه رویکرد تازه‌ای هم به موضوعات شده است. من که خودم راجع به آلبر کامو و راجع به داستایفسکی دو- سه کتاب به فارسی ترجمه کرده بودم، وقتی این کتاب را ترجمه می کردم همچنان برایم تازگی داشت، چون این کتاب‌ها منحصراً از منظر فلسفی و آن هم فلسفه تحلیلی به افراد نگاه کرده‌اند.

در خصوص پیوستگی مجموعه هم باید بگویم پیوستگی این مجموعه با «نویسندگان روس» فرق دارد. «نویسندگان روس» از نظر من تجربه ناموفقی بود، چون اصولاً کتاب حجیمی که این میزان اطلاعات را در یک کتاب درباره نویسندگان مختلف ارائه کند و در یک زمان عرضه شود، به کتاب مرجعی بدل می‌شود که فقط در کتابخانه‌ها می‌تواند استفاده شود، یا خوانندگان متخصصی که به صورت دایره‌المعارف هر از گاهی به آن مراجعه کنند می‌توانند از آن استفاده کنند. این کتاب برای عموم خوانندگان نیست. در حالی که مجموعه حاضر به این ترتیب است که هر ماه دو جلد از آن منتشر می‌شود و اگر خواننده وقت بگذارد هر کدام‌شان در یک روز قابل خواندن است. یعنی حجم هر کتاب طوری است که یک روزه می‌شود هر کدام از آنها را خواند.

■ فقط می‌شود خواند یا آن که می‌شود فهمید هم؟

نه‌خیر. می‌شود فهمید. هم متون پایه‌ای است و هم این که من هم سعی کرده‌ام در ترجمه با توجه به تجربه‌ای که در مجموعه‌های قبلی داشتم کار بهتری ارائه کنم که آسان‌خوان‌تر باشد. حالا حتی اگر یک روزه هم نشود هر کتاب را خواند، دو روزه می‌شود. باز هم در ماه دو جلد کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای جیبی را خواندن گمان نمی کنم کار دشواری باشد. از نظر من یکی از محاسن اینجور مجموعه‌ها این است که کتاب‌هایی نسبتاً کوچک در اختیار می‌گذارند و در خواننده این رغبت را ایجاد می‌کنند که کتاب‌ها را بخواند. قطع کتاب‌ها را هم طوری انتخاب می‌کنند که راحت‌تر قابل حمل باشد. لذا منظور من از «پیوستگی» فقط اشاره به یک نکته بود و آن این که خوانندگان فقط به سراغ کسانی نروند که برای‌شان آشنا هستند. اگر کتاب‌ها را مستقل بخوانند نفع خود را خواهند داشت، اما اگر آنها را پیوسته بخوانند چشم‌انداز کلی‌ای هم بر فلسفه پیدا خواهند کرد که بسیار مفید است.

نکته آخری که در پاسخ به این سئوال اول شما باید اضافه بکنم نکته‌ای است که در مقدمه هم آورده‌ام. ای کاش عنوان این مجموعه را می‌گذاشتیم «آشتی با فلسفه». دلیل این که من این مجموعه را انتخاب کردم این است که در عین این که از فلسفه هیچ کس کاریکاتور نمی‌سازد، بیش از اندازه فلسفه را ساده نمی‌کند (آن‌طور که بسیاری از کتاب‌های مجموعه‌های مشابهی که درآمده‌اند برخورد می‌کنند)، ولی واقعاً به زبانی نوشته شده است که خواننده را آشتی می‌دهد با فلسفه. به مسائلی می‌پردازد که در ذهن هر آدمی می‌گذرد و هر کس به‌دنبال پاسخ به آنها است. فلسفه را ربط می‌دهد به همین مسائل زندگی روزمره ما. نشان می‌دهد که فلسفه هیولایی نیست دور از زندگی ما که فقط کسانی با آن سر و کار دارند که از زندگی چشم پوشیده‌اند و خود را وقف تفکرات انتزاعی کرده‌اند. این مجموعه نشان می‌دهد که اصل و جوهر فلسفه همان مسائلی است که ما در زندگی‌مان با آنها روبه‌رو می‌شویم. به همین دلیل فلسفه اخلاق در تمام این مجموعه پررنگ‌تر از فلسفه محض است. چون فلسفه اخلاق مسئله روزمره ماست و از همه بابت ما به آن فکر می‌کنیم. منطقی فکر کردن، تصمیم درست گرفتن و مشکلات فراروی انسان برای اتخاذ تصمیم درست، پیدا کردن زاویه مناسب برای نگاه کردن به معنای زندگی و... مسائلی است که به‌نظر من در این مجموعه به نسبت مجموعه‌های مشابه بهتر طرح شده است و با توجه به این دلایل می‌توانم بگویم که انتخاب این مجموعه به هیچ وجه تصادفی نبوده و کاملاً آگاهانه صورت گرفته است.

■ در عنوان اصلی مجموعه هم قبل از نام هر کس تعبیر «Philosophy of» آمده است؟

خیر. در عنوان اصلی قبل از هر اسم کلمه «on» آمده است که در فارسی ترجمه آن مثلاً می‌شود «درباره» فلانی.

■ ناشرش کیست؟

ناشر مجموعه اصلی Wadsworth است که در آمریکا عمدتاً ناشر کتاب‌های درسی آمریکایی در حوزه علوم انسانی به حساب می‌آید. خود همین کتاب‌ها هم اکثراً نوشته‌های اساتید دانشگاه هستند که این متون را برای تدریس به دانشجویان لیسانس آماده کرده‌اند.

■ کل مجموعه چند جلد است و شما چند جلدش را به فارسی ترجمه می کنید؟

اصل مجموعه ۱۰۰ جلد است که البته احتمال دارد ادامه داشته باشد، چون امسال فقط یک جلد، جلد صد و یکم را درآوردند. امیدوارم ما تمام این کتاب‌ها را به فارسی ترجمه کنیم، البته به استثنای پنج-شش جلد که به افرادی می‌پردازند که بیش از حد برای ما دور از ذهن هستند، مثلاً به فیلسوفان بودایی امروز در چین اختصاص پیدا کرده‌اند. می‌دانید که آنجا فعلاً بازار بودیسم و امثال آن رونق دارد، و چون این مسئله ذهن‌شان را مشغول کرده کتاب‌هایی را هم به چنین چهره‌هایی اختصاص داده‌اند. شاید فقط همین مجلدات را ترجمه نکنیم. شاید هم به این نتیجه برسیم که چون همه مجموعه را ترجمه کرده‌ایم، حیف است این چند جلد را ترجمه نکنیم و آن‌وقت آنها را هم ترجمه کنیم.

■ اگر اجازه بدهید برگردم به بحث اول. فرمودید که این کتاب‌ها زاویه‌دیدهای تازه‌ای را درباره آدم‌ها مطرح کرده‌اند، در عین حالی که فیلسوفان و چهره‌های «نام‌آشنا» الزاماً در ایران واقعاً آشنا نیستند. اما آقای دیهیمی! نکته دیگری هم این میان مطرح است که به وضعیت ترجمه در ایران امروز برمی‌گردد. ترجمه ما وضع خوبی ندارد. هر روز تعداد زیادی کتاب به فارسی چاپ می‌شود که متأسفانه شمار غالب‌شان قابل استفاده نیستند، چون ترجمه‌های‌شان غیرقابل اعتماد و ناخوانا است. به همین دلیل وظیفه معدود مترجمانی که ترجمه‌های خوانایی دارند، سنگین‌تر می‌شود. شما یکی از همین مترجمان هستید که به نظر من به دلیل مجموعه توانایی‌های‌تان باید توقع بیشتری هم از شما داشت. به نظر خودتان آیا پس از سال‌ها ترجمه کتاب مقدماتی درباره این و آن برای آشناکردن ایرانیان با آنها وقت آن نرسیده است که بخشی از وقت‌تان را به ترجمه متون اصلی و پایه‌ای فیلسوفان و فرهنگ‌سازان اختصاص دهید؟ یا آن که به سراغ معرفی آدم‌ها و تحولات تازه‌تر بروید؟ به نظر می‌رسد این کتاب‌هایی که فعلاً ترجمه کرده‌اید کتاب‌هایی هستند که احتمالاً دیگرانی هم از پس ترجمه‌شان برمی‌آمده‌اند. برای آدمی مثل شما هم آدم‌های تازه‌ای در جهان اندیشه ظهور کرده‌اند که با ترجمه‌های مغشوش به خواننده فارسی زبان معرفی می‌شوند، هم متون پایه‌ای‌ای هستند که خوانندگان منتظر ترجمه آنها به فارسی هستند. به علاوه دانشگاه‌ها هم متوقف‌اند به ترجمه متون تحصیلات تکمیلی توسط امثال شما.

من باز این سئوال شما را به چند بخش تقسیم می‌کنم تا بتوانم به اجزای آن جواب دهم. خب من تا به حال چندین مجموعه منتشر کرده‌ام.

ادامه در صفحه ۲۶

خلاصه گفت وگو

۱- من که خودم راجع به آلبر کامو و راجع به داستایفسکی دو- سه کتاب به فارسی ترجمه کرده بودم، وقتی این کتاب را ترجمه می کردم همچنان برایم تازگی داشت، چون این کتاب‌ها منحصراً از منظر فلسفی و آن هم فلسفه تحلیلی به افراد نگاه کرده‌اند.

۲- دلیل این که من این مجموعه را انتخاب کردم این است که در عین این که از فلسفه هیچ کس کاریکاتور نمی‌سازد، بیش از اندازه فلسفه را ساده نمی کند ولی واقعاً به زبانی نوشته شده است که خواننده را آشتی می‌دهد با فلسفه. به مسائلی می‌پردازد که در ذهن هر آدمی می‌گذرد و هر کس به‌دنبال پاسخ به آنها است.

یادداشت روز

نسبی‌گرایی فرهنگی

فریدون فاطمی

نسبی‌گرایی را در کل می‌توان به دو شاخه اصلی تقسیم کرد که یکی نسبی‌گرایی معرفتی است و دیگری نسبی‌گرایی فرهنگی. نسبی‌گرایی معرفتی یعنی اعتقاد به اینکه حقیقت، مطلق نیست و حقیقت مطلقی وجود ندارد و حقیقت امری است نسبی که بستگی دارد به نگاه ما و چشم‌انداز و منظر ما و خواست ما و عمل ما. و آن بحثی است پردامنه که بدان بسیار پرداخته شده است و می‌شود. نسبی‌گرایی فرهنگی اما از دو دید مطرح می‌شود: یکی به عنوان واقعیتی توصیفی و دیگری به عنوان موضعی ارزشگذارانه. در حالت اول گفته می‌شود آدمیان فرهنگ‌های متفاوت و گوناگونی می‌سازند و در بسترها و زمینه‌های فرهنگی متفاوتی زندگی می‌کنند و از ارزش‌ها و آداب و سنن و معیارها و خلقیات مختلفی برخوردارند. در حالت دوم گفته می‌شود این فرهنگ‌های گوناگون و متفاوت را نمی‌توان با یکدیگر مقایسه کرد و یکی را بهتر یا برتر از دیگری شمرد. معیاری برای چنین مقایسه‌ای وجود ندارد. هر جامعه‌ای به تناسب وضع و موقعیت خویش فرهنگ خاص خویش را دارد و بدان پایبند و دلبسته است و هر فرهنگی در جای خود درست و معتبر و مناسب است. در مورد نسبی‌گرایی به مفهوم توصیفی آن بحثی نمی‌توان داشت: واقعیتی است مشهود که حتی احتیاج به تحقیق ندارد و مردم‌شناسانی که زحمت این تحقیق‌ها را بر خود هموار کرده‌اند قصد افزودن اطلاعات ما در مورد این تفاوت‌ها را داشته‌اند نه اثبات وجود آن را. اما نسبی‌گرایی فرهنگی به مفهوم ارزشگذارانه ما را با ناسازه‌ای مواجه می‌کند. آری ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که تکثرگرایی فرهنگی و رواداری و تساهل و چندصدایی‌بودن ارزش شمرده می‌شود و تمایل به همسان‌سازی و یکدست کردن و همه را مثل هم کردن گرایشی نکوهیدنی است. اما از سوی دیگر احساس می‌کنیم در قبال برخی از تفاوت‌های فرهنگی نمی‌توانیم از مقایسه و داوری و سنجش پرهیز کنیم و هیچ ارزیابی و ترجیح و تایید و تکذیبی نداشته باشیم. وقتی می‌بینیم در یک فرهنگ زن موظف است پس از درگذشت شوهر همراه با سوزاندن آن مرحوم خود را نیز به شعله‌های آتش بسپارد و در فرهنگ دیگر زنی که طلاق می‌گیرد حق دارد نیمی از کل ثروتی را که در طول مدت زناشویی نصیب خانواده شده تصرف کند، آیا باید از موضع تکثرگرایی و تساهل بگوییم بله اینها تفاوت‌های فرهنگی است و برای آن زن در آن فرهنگ همان کار درست است و برای این یکی همین کار و اینها هیچ ارجحیتی به یکدیگر ندارند؟ این به نظر درست نمی‌رسد و به آنجا می‌انجامد که همه کارها را به یک اندازه موجه بشماریم و همه را به یک اندازه خوب بدانیم و دچار «بد آن است که نباشد» شویم و از ترس تجاوز به حریم‌های فرهنگی خود را محکوم به یک «تعلیق حکم» ابدی کنیم. ما نمی‌گوییم آن زن نخست را، که حتی ممکن است با کمال صمیمیت و قبول و رضایت دست به آن کار بزند، باید سرزنش و محکوم کرد، چرا که او در آن شرایط فرهنگی می‌زید و شاید اصلاً نتواند در خارج از چارچوب آن شرایط بیندیشد و نیز نمی‌گوییم باید به ضرب و زور هم که شده جلوی او را گرفت و فرهنگ دیگری را به او تحمیل کرد و به قول برخی از مدرنیته‌گرایان «باید با کتک هم که شده این ملت را آدم کرد.» اما می‌گوییم که قضاوت و ارزیابی عقلانی در مورد فرهنگ‌ها و عناصر فرهنگی ممکن و مجاز و لازم است و می‌توان بر این اساس ترجیح‌هایی قایل شد. اینکه برخی چنین ارزیابی و قضاوتی را ممکن و مجاز نمی‌دانند ریشه در دیدگاه‌های «ناشناختی انگار» (cognitivist _ non) دارد. ناشناختی‌انگاران معتقدند قضاوت در مورد درستی و نادرستی امور و پدیده‌های فرهنگی امری معرفتی نیست و نمی‌توان «تشخیص داد» که چه کاری درست و خوب است، بلکه ما برحسب پسند و سلیقه و دیدگاه خود برخی چیزها را درست و خوب می‌دانیم و برخی دیگر را نادرست و بد. بنابراین هر قضاوتی در مورد آن دو زن بکنیم ناشی از موقعیت و دیدگاه فرهنگی خود ماست و اگر ما هم در جامعه نخست زندگی می‌کردیم و در آن چارچوب می‌اندیشیدیم همان عمل نخست را تایید می‌کردیم و قضاوت عقلانی و «از موضع بالا» در این مورد ممکن نیست. لیبرالیسم هم، که طبیعتاً در مورد فرهنگ‌ها موضعی تکثرگرا و روادارانه دارد، مدعی نیست که همه این فرهنگ‌ها سطح و منزلت واحدی دارند بلکه فقط معتقد است گرایش فرهنگی خاصی را نباید به جامعه تحمیل کرد و عناصر فرهنگی مختلف باید در جامعه آزادانه عمل کنند و تاثیر متقابل داشته باشند و با قبول یا رد جامعه تقویت یا تضعیف شوند. در واقع همان‌گونه که در منظومه اقتصادی، واحدهای اقتصادی آزادانه وارد عمل می‌شوند و رقابت می‌کنند تا برخی بمانند و برخی میدان را خالی کنند، در منظومه فرهنگی هم عناصر و عوامل فرهنگی با یکدیگر چنین رقابتی دارند. و اما اینکه مقایسه و ارزیابی فرهنگ‌ها ناممکن شمرده می‌شود ناشی از بی‌توجهی به چگونگی تکوین فرهنگ‌ها است. باید پرسید اصلاً چرا فرهنگ‌ها متفاوتند. آیا فرهنگ‌ها متفاوتند چون آدم‌ها متفاوتند، یا آنکه آدم‌ها همانندند اما در شرایط متفاوت قرار می‌گیرند و در نتیجه فرهنگ‌های متفاوتی می‌سازند؟ به نظر می‌رسد تقریباً همه این پاسخ دوم را قبول داشته باشند اما گاه برخی با تفاوت‌های فرهنگی چنان برخورد می‌کنند که گویی از یک تفاوت بنیادی بین انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد. اینکه فرهنگ چینی با فرهنگ اروپایی متفاوت است ناشی از این نیست که انسان چینی «ذاتاً» با انسان اروپایی تفاوت دارد. بلکه تفاوتی که بین آنها است فقط همین تفاوت فرهنگی است. که آن هم ناشی از گذشته تاریخی آنها است. چنین نیست که شرقیان «ذاتاً» اهل عرفان و ریاضت باشند و غربیان اهل علم و صنعت. اینها پدیده‌هایی تاریخی هستند که از تفاوت شرایط و موقعیت‌ها مایه می‌گیرند و اساساً در همه تعریف‌هایی که از فرهنگ شده این نکته پذیرفته می‌شود که تفاوت‌های فرهنگی ریشه اجتماعی و اکتسابی دارند نه ریشه طبیعی و ژنتیکی.

ادامه در صفحه ۲۶